

مبارزات بدون خشونت در انقلاب اسلامی ایران



شاهد رفت

• نمایندگان، جلسین
و اعضای شورای سلطنت
خارج شوند
• کشاورزان بیشتر بکارند
و جابوی خروج کنند
را بگیرند
• ارتش جابوی همون بودن
سلاحهای امریکار بگیرند
• بانکهای اسلامی
باز کنند

اطلاعات

رئیس هسنساران
نظامی امریکا
زادگان ایران
بدار آویختند



مرکز مطالعات دفاع استراتژیک بی خشونت

مرکز مطالعات دفاع استراتژیک بی خشونت یک مرکز مجازی است که شبکه‌ای برونمرزی شامل پژوهشگران، مترجمان، نویسندگان و کوششگران مدنی در آن گرد آمده‌اند. هدف مشترک این گروه ترویج و آموزش کنش بی خشونت به عنوان مؤثرترین راه برای ایجاد تغییر اجتماعی است.

هدف ما این است که انواع تاکتیکهای مبارزه بی خشونت را بررسی و منتشر کنیم؛ و با پژوهش و تحلیل تاکتیکهایی که در گذشته در ایران و دیگر نقاط جهان به کار گرفته شده‌اند، در مورد اثربخشی آنها نتیجه گیری کنیم.

افزون بر مطالب و تحقیقات منتشر شده در اینجا، فیلم‌های گوناگونی در باره کنشهای بی خشونت را از سراسر جهان در این تارنمای اینترنتی قرار خواهیم داد. همچنین به زودی این منابع را طی رشته برنامه‌هایی از کانالهای تلویزیونی ماهواره در دسترس همگان خواهیم گذاشت. شبکه ما برون مرزی است و از کمک افراد و پژوهشگران بی شماری از ایران و همچنین کشورهای دیگر بهره می‌برد.

پایگاه اطلاعاتی: www.bikhoshoonat.net

مبارزات بدون خشونت در

انقلاب اسلامی ایران

مرکز مطالعات دفاع استراتژیک بی خشونت

در ساعت ۱/۲۰ دقیقه بعد از ظهر روز یکشنبه یازدهم فوریه سال ۱۹۷۹ (۲۲ بهمن ۱۳۵۷)، وقتی ستاد مشترک ارتش اطلاعیه ای صادر کرد که ارتش در مناقشات سیاسی میان ملت و حکومت بی طرف خواهد بود و نیروهای ارتش به پادگان ها بر می گردند، انقلاب اسلامی ایران پیروز شد. این پیروزی حاصل انباشته شدن ۷۰ سال کار فکری و سه دهه مبارزه علیه حکومت شاه بود. از نظر فکری، وقتی در جریان انقلاب مشروطیت ایران (۱۹۰۶ میلادی) نخستین بار مطرح شد که دین اسلام همه نیازهای بشر از جمله حکومت پارلمانی را که خواست آن انقلاب بود، در خود دارد، کوششی آغاز شد که طی چندین دهه دینداران ایرانی به تدریج هر چه را که از دنیای مدرن به نظرشان خوب می آمد، سعی کردند به نوعی از دین اسلام و احکام شریعت استخراج نمایند. از مسائل بهداشتی و بیمارستانی گرفته تا فیزیک و ترمودینامیک، از نظامات اجتماعی تا اقتصاد و مدیریت. بر اساس یک قرائت حداکثری از دین، سعی شد تا تمام شوون زندگی در یک دنیای مدرن، به نوعی به اسلام و احکام شریعت نسبت داده شود و یا اسلامی شود. اما این روش وقتی به مبارزه با دیکتاتوری شاه رسید و مسئله مبارزات انقلابی و قهرآمیز پیش آمد منجر به تولد یک اسلام انقلابی گردید.

محمدرضاشاه پهلوی در ۱۹ آگست ۱۹۵۳ (۲۸ مرداد ۱۳۳۲) با کودتایی که توسط انگلیسی ها و آمریکایی ها پشتیبانی می شد، حکومت ملی دکتر مصدق را سرنگون کرد و خود قدرت را به دست گرفت. این امر عدم مشروعیتی را برای حکومت او رقم زد که مخالفین او همواره بر آن انگشت می نهادند. وقتی در سال های ۱۹۶۲-۱۹۶۳ اصلاحات پیشنهادی آمریکائیان در مورد تقسیم اراضی را هم خود به دست گرفت و مخالفین روحانی و غیر روحانی را سرکوب کرد، تبدیل به دیکتاتور تمام عیاری شد که در صحنه سیاست ایران هیچ رقیبی نداشت.

تمام گروه های سیاسی ایران را می توان ذیل پنج سرفصل دسته بندی کرد:

۱. طرفداران سلطنت
۲. مسلمان ها
۳. مارکسیست ها
۴. ملی ها
۵. اقلیت های قومی که سازمان های سیاسی آنان اکثرا در مرز میان مارکسیست ها و ملی ها قرار می گرفتند.

در این میان مسلمانان و مارکسیست‌ها در مبارزه علیه شاه پیگیرتر و رادیکال‌تر بودند. در میان مسلمانان سه گروه عمده رami توان از هم تفکیک کرد:

۱. روحانیون

۲. بازاری‌ها

۳. دانشگاهی‌ها

در ماه می سال ۱۹۶۱ (اردیبهشت ۱۳۴۰) آقایان مهندس مهدی بازرگان، دکتریدالله سحابی و آیت الله سید محمود طالقانی تشکیل جمعیتی را اعلام کردند به نام "نهضت آزادی ایران". این جمعیت مسلمانان دانشگاهی را در خود جای داد و روابط خوبی هم با سایر بخش‌های جنبش اسلامی برقرار کرد. "نهضت آزادی ایران" در این مقطع طرفدار یک اسلام سیاسی و دمکراتیک بود. اما شاه با زندانی کردن مخالفین سیاسی و روشنفکران و دستگیری و تبعید آیت الله خمینی، رهبر روحانی مخالف خود، با کنترل مطبوعات و رادیو تلویزیون و تعطیل کردن احزاب سیاسی و تشکیل حزب واحدی به نام رستاخیز، فضای بسته و غیر دموکراتیکی را بر کشور حاکم کرد. در این دوره یعنی دهه ۶۰ و ۷۰ میلادی، (دهه ۴۰ و ۵۰ هجری شمسی) مخالفین شاه، به خصوص مارکسیست‌ها و مسلمانان، به تدریج به طرف مبارزه رادیکال و خشونت‌آمیز متمایل شدند و سرانجام تنها راه مقابله با شاه را مبارزه مسلحانه و جنگ چریکی می‌دانستند. مسلمانان با تأثیر گرفتن از ادبیات مارکسیستی در مورد مبارزات انقلابی، یک نوع اسلام ایدئولوژیک و انقلابی خلق کردند که به کار جنگ مسلحانه می‌آمد. حاصل نزدیک به دو دهه مبارزات خشونت‌آمیز با رژیم شاه، سرکوب و متلاشی شدن دو سازمان مسلح بزرگ مارکسیستی و اسلامی (فدائیان خلق و مجاهدین خلق) و دهها سازمان کوچک دیگر بود. صدها نفر در درگیری‌های خیابانی کشته و یا اعدام شدند. هزاران نفر هم به حبس‌های طویل‌المدت محکوم گردیدند. شاه نیز عملاً در دنیا تبدیل به مشهورترین دیکتاتور شد، اگر چه شاید بدترین آن‌ها نبود.

مبارزه خشونت‌آمیز و مسلحانه وظیفه اصلی خود را زائل کردن افسانه قدرتمند بودن مطلق شاه و سرویس مخفی او (ساواک) قرار داده بود و می‌خواست به مردم نیز بقبولاند که آنان نیز مطلقاً ضعیف نیستند و به اصطلاح این دو مطلق را در ذهن مردم بشکنند. این موضوع که به تز "دومطلق" شهرت داشت در واقع بر این فرض مبتنی بود که وقتی جوانانی بادت خالی در مبارزات چریکی بتوانند ضرباتی را به شاه و پلیس مخفی او (ساواک) بزنند، مردم امیدوار می‌شوند و زمینه برای انقلاب مهیا می‌گردد. اما وقتی در سال‌های ۱۹۷۶ و ۱۹۷۷ (۱۳۵۵ و ۱۳۵۶ هجری شمسی) عملاً دو سازمان بزرگ چریکی یعنی مجاهدین خلق و چریک‌های فدایی خلق، متلاشی شدند، باید گفت که این استراتژی موفق نشد. آنچه که این دو مطلق را در ذهن مردم شکست، بر سر کار آمدن آقای جیمی کارتر در آمریکا بود. در سیاست خارجی، کارتر مسئله حقوق بشر جایگاهی اساسی داشت و عملاً مهم‌ترین ابزار او در مقابله با بلوک کمونیستی بود. بدیهی بود که با اعلام این سیاست خارجی باید شاه ایران نیز در دیکتاتوری خود تجدید نظر می‌کرد چرا که او به عنوان مشهورترین دیکتاتور دنیا، شهرت و وابستگی به آمریکا را نیز یدک می‌کشید. شروع تعدیل دیکتاتوری شاه، همان فرصت مناسبی بود که مخالفین او توانستند به مبارزات خود عمق و وسعت ببخشند.

در قرن نوزدهم، قدرت سیاسی در ایران بر سه پایه استوار بود:

۱. ایلات (به خصوص ایل ترک تبار قاجار که به قدرت رسیده و سلسله پادشاهی قاجار را درست کرده بود).

۲. زمین داران بزرگ که بسیاری از آن ها با قاجارها وصلت هم کرده بودند.

۳. روحانیون که برخی از اینان هم با قاجارها فامیل شده بودند.

با سرنگونی قاجارها و برسر کار آمدن پهلوی ها در ابتدای قرن بیستم و پس از انقلاب مشروطه، رضا شاه پادشاه اول پهلوی، ایلات را سرکوب کرد. محمدرضا شاه، پهلوی دوم، پس از سال ۱۹۶۳ و سرکوب مخالفین، با تقسیم اراضی، عملاً پایه دوم قدرت را هم از صحنه بیرون کرد. تصور او این بود که با ارتش و ساواک می تواند کشور را اداره کند. از سه پایه سنتی قدرت تنها روحانیت باقی مانده بود. برای مخالفین شاه کافی بود که روحانیت را با خود همراه کنند. در "نهضت آزادی ایران" یکی از شعارهای اصلی "وحدت روحانی و دانشگاهی" بود و این بخش از دانشگاهیان مسلمان روابط خوبی هم با روحانیون داشتند. سعی دانشگاهیان مسلمان این بود که عقاید انقلابی را به روحانیان منتقل کنند. اما در نهایت این آیت الله خمینی و شاگردان نزدیک او بودند که توانستند بخش بزرگی از روحانیت را در مخالفت با شاه به میدان سیاست بکشانند. با این کار شبکه بزرگ مساجد در سراسر کشور در خدمت انقلاب و فکر انقلابی که به صورت گفتمان مسلط جامعه درآمده بود قرار گرفت. هم چنین مراسم گوناگون مذهبی به خصوص عزاداری برای امام سوم شیعیان، یعنی امام حسین هم توانست در خدمت افکار انقلابی قرار گیرد. موضوعی که تئوری های آن را دکتر شریعتی مهم ترین روشنفکر دینی این دوران ایران و معلم انقلاب اسلامی فراهم کرده بود.

مدرنیزاسیونی که شاه در جامعه ایران کرده بود با پاره ای از سنت ها از جمله سنت های دینی در تضاد افتاده بود، به خصوص اشتباهاتی مثل تغییر مبدا تاریخ کشور از هجرت پیامبر اسلام به شروع سلطنت کوروش هخامنشی در ایران باستان و یا برگزاری سالیانه جشن هنر در شیراز با اجرای نمایش هایی بین المللی که گاه به شدت غیر اخلاقی بودند، بسیار به کار آقای خمینی و دوستان ایشان برای بسیج روحانیون آمدند.

اما مهم ترین سنتی که با جامعه مدرن شده ایران، به خصوص طبقه متوسط بزرگ آن در تضاد افتاده بود استبداد بود. شاه متوجه نبود که وقتی جامعه مدرن شد و سواد آموزی رشد کرد، خواست های یک جامعه مدرن هم در آن رشد می کند، از جمله خواست آزادی و دموکراسی و شاه نمی تواند در چنین جامعه ای به سبک شاهان مستبد سنتی ایران حکومت کند. این نکته ای بود که مخالفین دانشگاهی او بر آن انگشت می گذاشتند. آقای خمینی و دوستان ایشان هم در این زمان خود را مدرن کرده بودند و حرف های مد روز در قالب انقلابی می زدند، اگرچه بعداً که به قدرت رسیدند به طرز دیگری عمل کردند.

مهندس بازرگان بعدها نوشت که انقلاب اسلامی در ایران دور هبرداشت: یکی آقای خمینی و دیگری شاه. به این ترتیب اشتباهات مکرر شاه، زیرکی های آقای خمینی به خصوص در زمینه ایجاد وحدت در میان مخالفین و به میدان آوردن روحانیون و تغییرات درون جامعه ایران از قبیل رشد شهرنشینی، رشد سواد آموزی، رشد طبقه متوسط، رشد ارتباطات و وسایل ارتباط جمعی و تغییرات در سیاست آمریکا مجموعاً شرایطی را به وجود آورد که امکان بسیج مردم در یک فرآیند انقلابی را ممکن ساخت. نکته جالب این است که در سال ۱۹۷۷ (۱۳۵۶ هجری شمسی) فعالین اصلی مخالف شاه، همگی قائل به تئوری انقلاب های خشونت آمیز بودند، اما انقلاب اسلامی در عمل با استفاده از تاکتیک های مبارزات بی خشونت به پیروزی برق آسایی در یک دوره یک ساله رسید.

در این جا، اصلی ترین تاکتیک های مبارزات بی خشونت را که در جریان پیروزی انقلاب اسلامی در راه هدف "سرنگون کردن حکومت سلطنتی" و با استراتژی روشن "فلج سازی کامل حکومت"، به کار گرفته شد نقل می کنم.

وقتی در زمستان ۱۹۷۷ سیاست های آقای کارتر اعلام شد، "نهضت آزادی ایران" (خارج از کشور) به این نتیجه رسید که در ایران امکان تغییر فضای سیاسی به وجود آمده است. این مطلب در مقاله ای تحت عنوان "آمریکا در بن بست میلیتاریزه کردن ایران" در نشریه "پیام مجاهد" ارگان نهضت آزادی ایران (خارج از کشور) که سازمانی مخفی بود به روشنی نشان داده شد. بر همین اساس تحلیل سیاسی اصلی این بود که امکان طرح شعار محوری به صورت "شاه باید برود" فراهم شده است. با این تحلیل برای آقای مهندس بازرگان، رهبر "نهضت آزادی ایران" (داخل کشور) پیغام فرستاده شد که خوب است ایشان طی اطلاعیه علنی این مطلب را بنویسد و منتشر کند. وقتی دکتر یزدی از رهبران نهضت آزادی خارج به نجف رفت و همین موضوع را با آیت الله خمینی که در این شهر در تبعید از ایران به سر می برد مطرح کرد، او هم بسیار استقبال کرد و تنها توصیه او این بود که وقتی مهندس بازرگان این اطلاعیه را نوشت، سعی شود که از تمام افراد و جریاناتی که به نوعی با شاه مخالف بوده و هستند امضاء گرفته شود. مسلمان یا غیر مسلمان فرقی نمی کند. هر کسی که باشاه مخالف است برای امضای این بیانیه دعوت شود. مهندس بازرگان اطلاعیه مفصلی در ۶۰ صفحه در ایران نوشت که جمله آخر آن به این مضمون بود که کشور بر سر دو راهی قرار گرفته است: یا یک نفر باید فدای یک ملت شود و یا یک ملت قربانی آن یک نفر گردد. بنابراین، هیچ راه حلی نیست، "شاه باید برود." بحث بر سر این اطلاعیه با نیروهای مختلف سیاسی در ایران آغاز شد، و جلسات متعدد منجر به اتحادی حول هدف مشخص کنار گذاشتن شاه به وجود آمد. در این مقطع، هنوز استراتژی روشنی برای رسیدن به این هدف مطرح نشده بود. آیت الله خمینی هم از طریق شاگردان روحانی خود کوشید تا همین اتحاد را در میان روحانیون برای مبارزه علیه شاه به وجود آورد. در نهایت می توان گفت که با این روش در ماه های پایانی حکومت شاه، تقریباً تمام نیروهای سیاسی کشور از خانواده های مختلف سیاسی، از چپ ها تا ملیون، از اقلیت های قومی و نژادی تا مسلمان ها علیه شاه و سلطنت بسیج و متحد شده بودند. (اصل اتحاد نیروهای مخالف در مبارزات بی خشونت).

یک شعار محوری هم برای این اتحاد به وجود آمده بود و آن "شاه باید برود" و یا در زبان مردم "مرگ بر شاه" بود. این شعار ساده و قابل فهم عمومی، در باور مردم به صورت درمان تمام دردها و کلید باز کردن تمام قفل ها در آمده بود تا جایی که مردم شعاری دادند "تا شاه کفن نشود، این وطن و وطن نشود." (اصل استفاده از یک شعار همگانی).

در آخرین روز دسامبر سال ۱۹۷۷ (۱۰ دی ۱۳۵۶)، آقای کارتر به ایران سفر کرد و در سر میز شام، گیلانش را به سلامتی شاه بلند کرد که در منطقه آشوب زده خاورمیانه از ایران یک جزیره ثبات و آرامش درست کرده است. این در حالی بود که وقتی در همان دوران، روزنامه اطلاعات که یکی از دوروزنامه وابسته به حکومت بود، در مقاله ای به آیت الله خمینی با لحن توهین آمیزی حمله کرد، جمعی از مردم قم در اعتراض به این مقاله دست به راهپیمایی زدند. نیروهای شاه اقدام به سرکوب مردم کردند. چند نفر کشته شدند و مخالفین رقم کشتگان را صدها نفر اعلام کردند. آیت الله خمینی به مناسبت چهلمین روز درگذشت کشتگان که یک رسم ایرانی است اعلام عزاداری و راهپیمایی کرد. این بار در شهر تبریز تظاهرات به خون کشیده شد و از این جا زنجیروار هرچهل روز یک بار در شهرها تظاهرات اتفاق می افتاد و هر بار نیز در یک شهر چند نفری کشته می شدند. (در مقدمه قانون اساسی جمهوری اسلامی نوشته این انقلاب با نثار خون شصت هزار شهید به پیروزی رسیده است. اما چند سال بعد از پیروزی انقلاب، رقم کشتگان با

دقت بیشتری بررسی شد و معلوم شد که در طول حکومت پهلوی ها، پروپسر، حدود ۲۵۶۰ نفر کشته شده اند که حدود ۷۰۰ نفر آن مربوط به سال آخر حکومت این سلسله، یعنی سال انقلاب بوده است.)

شاه شروع به عقب نشینی کرد. عده ای از مدیران ارشد چند سال گذشته خود را دستگیر کرد. در اس آن ها هویدا، نخست وزیری که ۱۳ سال رئیس دولت های شاه بود قرارداد داشت. گناه نا بسامانی های کشور را به گردن آنها انداخت و با این کار، تزلزل بزرگی در میان تمام مدیران و نیروهای وفادار به خویش ایجاد کرد. اما این کار نه تنها مردم را آرام نکرد، بلکه آن ها را جری تر ساخت. مردم فهمیدند که شاه عقب هم می نشیند. دیگر دو مطلق شاه شکسته و ماشین انقلاب به راه افتاده بود.

در تابستان سال ۱۹۷۸ میلادی (۱۳۵۷ هجری شمسی)، مهم ترین کار انقلابیون ارتباط دادن حلقه های مختلف فعالین مذهبی به یکدیگر بود. از سال ها قبل، شبکه گسترده ای از فعالین دانشجویی و دانش آموزی مسلمان با ایجاد کتابخانه در مساجد و ترتیب دادن نمایش نامه و دیگر فعالیت های هنری کوشیده بودند که افکار انقلابی اسلامی را در مساجد تقویت کنند. استراتژی های فرعی انقلابیون عبارت بود از:

۱. ایجاد ارتباط میان تمام فعالین اسلامی و در واقع به نخ کشیدن تمام هسته های پراکنده؛
۲. متحد کردن تمام مخالفین شاه از هر گرایش و تفکری، حول شعار "شاه باید برود" و طرد کسانی که با توجه به عقب نشینی های شاه، راه های سازش با او را پیشنهاد می کردند.
۳. ایجاد اتحاد میان روشنفکران مسلمان و روحانیون که اینان بازاری ها را هم با خود همراه داشتند؛
۴. مطرح کردن رهبری آیت الله خمینی برای تمام فعالین مخالف شاه، چرا که او اولین فقیهی بود که به صراحت فتوا داده بود که سلطنت خلاف اسلام است. کوشش می شد که آن چه را انجام می شود به حساب آقای خمینی ریخته شود تا برای او هر روز اعتبار بیشتری خلق گردد و پایگاهش به عنوان رهبر انقلاب تثبیت شود.

این استراتژی های فرعی در خدمت یک استراتژی محوری بود و آن به اعتصاب کشاندن دستگاه های مختلف و فلج ساختن مملکت بود تا بتوان با این کار هدف "شاه باید برود" را محقق کرد.

در تمام تابستان ۷۸، انقلاب در حال اوج گیری بود. در آن تابستان گرم و طولانی، برگزاری دو مراسم در تهران نمایش بسیار خوبی از وحدت نیروها در عمل بود. یکی برگزاری شب های شعر در انستیتو گوته در تهران توسط کانون نویسندگان که بیشتر متشکل از روشنفکران چپ بود، و دیگری در طول ماه رمضان آن سال، برگزاری سخنرانی هر شب بعد از نماز مغرب و عشا در مسجد قبا در شمال تهران. با اتمام ماه رمضان، در روز عید فطر (۱۳ شهریور ۱۳۵۷، ۴ سپتامبر ۱۹۷۸) پس از برگزاری مراسم نماز در قیصریه تهران، نمازگزاران به راه پیمایی پرداختند و مسافت طولانی را از شمال به جنوب شهر طی کردند و در این راه پیمایی برای اولین بار در خیابان شعار "مرگ بر شاه" سرداده شد.

در همین ماه، شاه آقای جعفر شریف امامی را مسئول تشکیل کابینه کرد و جمشید آموزگار را که خودش یک سال قبل به جای هویدا نخست وزیر کرده بود برکنار نمود. شریف امامی از فراماسیون های با سابقه و شعارش هم آشتی ملی، به خصوص با روحانیون بود. او تصور می کرد که با باج دادن به روحانیون و کمی هم آزادی می تواند انقلابیون را منزوی سازد. این آزادی های جدید همان فضای مناسبی بود که انقلاب احتیاج داشت. اگرچه در بعضی شهرها مقررات حکومت نظامی برقرار شده بود، اما فشار ساواک کاهش یافته بود و این امکان به وجود آمده بود تا اعتصابات در دستگاه های دولتی و کارخانجات گسترش یابد. تاکتیک

انقلابیون در همه جا تشکیل کمیته های اعتصاب و به تعطیلی کشاندن آن دستگاہ بود. کوشش براین بود تا مملکت فلج گردد و ضمناً مراقبت می شد که از آن شعار محوری "شاه باید برود" هم عدول نشود. به تدریج در همه جا خواسته های صنفی کم رنگ می شد و به جایش خواست انقلابی سرنگونی شاه و تاسیس حکومت اسلامی مطرح می گردید. حتی تاکید می شد که پررنگ کردن خواسته های صنفی در این مقطع ایجاد انحراف در انقلاب است.

با شروع پاییز، دواتفاق به پیشرفت انقلاب بسیار کمک کرد. یکی باز شدن مدارس و دانشگاه ها در ابتدای ماه مهر (۱۰ اکتبر) بود که در عمل با پیوستن دانش آموزان و دانشجویان به اعتصابات، تقریباً تمام کشور و تمامی خانواده ها با حرکت انقلاب درگیر شدند، و دیگری مساله مسافرت آقای خمینی از نجف به پاریس بود. حکومت صدام حسین در عراق به آقای خمینی فشار آورده بود که نمی تواند در آن کشور علیه شاه مبارزه کند. در این زمان، پس از یک دوره طولانی اختلاف و دشمنی میان ایران و عراق، با امضای قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر میان دو کشور آشتی شده بود و دورژیم می کوشیدند تا روابط خود را عادی سازند. فشار صدام بر آقای خمینی باعث شد که ایشان تصمیم به ترک عراق بگیرد. دکتریزدی که برای دیدن آقای خمینی به نجف رفته بود، درست زمانی به آن جا رسید که ایشان به همراه چند نفر از اطرافیان می خواست از عراق به کویت برود. او هم با این جمع همراه شد. وقتی دولت کویت از راه دادن این جمع به آن کشور خودداری کرد، به پیشنهاد دکتریزدی تصمیم بر آن گرفته شد که آیت الله خمینی به یک کشور غربی و دموکراتیک سفر کند. پاریس مقصد بعدی بود.

فضای آزاد فرانسه و گسترش دسترسی به رسانه ها همان چیزی بود که انقلاب نیاز داشت. با شدت گرفتن مبارزات در ایران، توجه مطبوعات و رسانه های دنیا هر روز بیشتر از پیش به آقای خمینی جلب می شد. در طی اقامت ایشان در پاریس، بیش از ۴۳۰ مصاحبه انجام شد و صدای انقلاب ایران به گوش تمام دنیا رسید. دهکده نوفل لوشاتو در حومه پاریس که بعد ها به دهکده انقلاب معروف شد به صورت مرکز فرماندهی انقلاب درآمد. سه خط تلفن و یک دستگاه تکثیر نوار یک به سه، امکانات ارتباطی با دنیا و ایران بود. بعد از هرسخترانی آقای خمینی، ابتدا یک نوار مادر درست می شد، و سپس مسعود مانیان که مسئولیت این کار را به عهده داشت با آن دستگاه به تکثیر نوار می پرداخت و توسط مسافرین به ایران ارسال می شد. هم زمان با تلفن هم نوارها به ایران ارسال می شد و آن گاه در ایران تکثیر و توزیع می گردید. به همین دلیل، انقلاب اسلامی به انقلاب نوار کاست معروف شد، آن چنان که انقلاب مشروطیت به انقلاب تلگراف معروف است.

در نوفل لوشاتو غیر از کمک مصاحبه های مطبوعاتی، هر شب خلاصه ای نیز از مقالات و خبرهای بیش از بیست روزنامه و نشریه معتبر دنیا هم برای آقای خمینی تهیه می شد. هم چنین هر چند روز یک بار، یک بحث تحلیلی از آخرین تحولات همراه با گزارش هر شب از مطبوعات دنیا برای آقای خمینی فرستاده می شد. در همین حال چون تصور بر این بود که مبارزه با شاه به درازا خواهد کشید، فکر تشکیل یک ارتش مردمی هم مطرح شده بود. همین فکر بعد از پیروزی انقلاب به صورت سپاه پاسداران انقلاب اسلامی درآمد. مدلی مانند انقلاب الجزایر در ذهن انقلابیون بود. هیچ کس فکرنمی کرد که با استفاده از تاکتیک های مبارزات بی خشونت که در آن روزها از آن شناختی در میان نبود، رژیم شاه به این راحتی سقوط کند. تصور این بود که آن فلج سازی های حکومت در نهایت آن را تضعیف خواهد کرد، اما یک جنگ سرنوشت ساز با ارتش شاه که از پشتیبانی آمریکا هم برخوردار است در پیش خواهد بود.

وقتی در نوامبر ۱۹۷۸ (آبان ۱۳۵۷) شاه دولت نظامی ژنرال از هاری را در ایران بر سر کار آورد، در اکثر شهرهای ایران،

مقررات حکومت نظامی اعلام شد. مطبوعات که تازه طعم آزادی را در چند ماه قبل از آن چشیده بودند، توقیف شدند و در واقع

سیاست مشت آهنین به کار گرفته شد. بسیاری از روحانیون و سیاسیون از ایران برای آیت الله خمینی پیغام کردند که بهتر است ایشان فتوای جهاد صادر کند تا مردم به مقابله و جنگ با این دولت نظامی که تانک ها را در خیابان ها مستقر کرده بود بپردازند. آیت الله مطهری که از نزدیکان آیت الله خمینی بود از ایران به پاریس رفت و اصلی ترین پیشنهاد او هم به آیت الله خمینی، صدور فتوای جهاد بود. اواستدلال می کرد که مردم ممکن است از حکومت نظامی بترسند و دیگر برای تظاهرات به خیابان نیایند و بعد از مدتی هم هیجان آن ها فروکش کند و سرد شوند. این نظر در میان فعالین نهضت آزادی در پاریس به بحث گذاشته شد و مورد مخالفت قرار گرفت. دکتر یزدی که از رهبران نهضت آزادی در خارج و نزدیک ترین مشاور آیت الله خمینی در پاریس بود در جلسه مفصلی او را قانع کرد که صدور فتوای جهاد دیر نمی شود. می توان شمشیر تهدید این فتوا را بالای سر رژیم شاه نگه داشت، اما نیازی به پایین آوردن آن نیست (اصل اجتناب از درگیری خشونت بار در مبارزات بی خشونت). اگر قرار است مردم به فتوای آیت الله اسلحه به دست بگیرند و به جنگ ارتش بروند و بکشند و یا کشته شوند، می توان از کارهای ساده تری شروع کرد و دید که آیا مردم حاضرند در کارهای آسان تر از رهبری انقلاب حرف شنوی داشته باشند. مثلاً رهبر انقلاب از مردم بخواهد که پول آب و برق خود را ندهند و یا از مقررات رژیم سرپیچی کنند (روش نافرمانی مدنی). همچنین اگر قرار است که با ارتش درگیری پیش آید، بهتر است که ابتدا در صفوف ارتش تفرقه ایجاد کرد. بنابراین از سربازان خواسته شود که از پادگان ها فرار کنند، به افسران جوان تکلیف شرعی شود تا از ژنرال ها و فرماندهان ارشد اطاعت نکنند. حتی به همسران ارتشی ها توصیه شود تا شوهرانشان را به این نافرمانی ها تشویق کنند. فرمان عمومی به مردم هم این باشد که برادران ارتشی خود را در آغوش بگیرند و آنها را به صفوف مبارزات ملت دعوت کنند. (اصل تفرقه در صفوف حامیان دیکتاتور).

صدور اطلاعیه های متعددی با این مضامین از طرف آیت الله خمینی فضای مبارزه را عوض کرد و منجر به اتحاد بیشتر مردم گردید. مردم در خیابان ها شاخه های گل را بر سر لوله های تفنگ سربازان می گذاشتند و شعار می دادند که "برادر ارتشی، چرا برادر کشی" و یا "سرباز، ما به تو گل می دهیم و تو به ما گلوله". برای جلوگیری از خشونت ورزی نظامیان، شب ها از ساعت ده شب به بعد که مقررات حکومت نظامی در خیابان ها برقرار می شد و مردم حق نداشتند در خیابان ها رفت و آمد کنند، رأس ساعت ده مردم بر سر پشت بام ها می رفتند و شعار "الله اکبر" سر می دادند. مردم با این روش، بدون درگیری، هر شب مخالفت خود با شاه و حکومت ارتشی ها را اعلام می کردند. وقتی ژنرال از هاری، نخست وزیر نظامی شاه در نطقی اعلام کرد که تنها جمع معدودی با شاه مخالف هستند و همان ها شب ها از روی بام ها نوار الله اکبر پخش می کنند و نه عموم مردم، در روزهای بعد، مردم در تظاهرات خیابانی شعار می دادند:

" از هاری ای گوساله! گوساله چارستاره!"

"بازم می گی نواره؟ نوار که پا نداره!"

چند سال بعد از پیروزی انقلاب، وقتی کتاب های خاطرات ژنرال های شاه در زمان انقلاب چاپ شد، در یکی از صورت جلسات ستاد ارتش، یکی از فرماندهان نظامی گفته بود که با مسئله فرار سربازان و افسران، ما مثل برف آب خواهیم شد. اگر چه آمارگیری که بعد از پیروزی انقلاب به عمل آمد نشان داد که در یک سال، مبارزات نهایی که منجر به فروپاشی حکومت شاه گردید، مجموعاً حدود ۷۰۰ نفر در درگیری های خیابانی در سراسر ایران کشته شده بودند، اما این عدد اولاً نسبت به جمعیت ۳۵ میلیون نفری ایران در آن روزگاران به طرز باورنکردنی پایین بود و ثانیاً بخشی از آن هم به دلیل ناشی گری و ندانم کاری و

ضعف تجهیزات ارتش شاه برای مقابله با تظاهرات خیابانی بود.^۱

در دسامبر ۷۸ (آذر ۵۷)، شاپور بختیار که خود از رهبران جبهه ملی ایران و مخالف شاه بود، با دستور شاه به جای ژنرال ازهاری نخست وزیر شد و شاه ایران را ترک کرد. اگرچه شاه سرطان داشت و اعلام کرده بود که خروج او از کشور به خاطر معالجه و استراحت است، اما با خروج شاه از ایران، موج شدیدی از شادی در میان مردم به وجود آمد و در خیابان ها هم شعار می دادند:

"ما می گیم شاه نمی خوایم، نخست وزیر عوض می شه!"

"ما می گیم خر نمی خوایم، پالون خر عوض می شه!"

مردم احساس می کردند که پیروز شده اند و روحیه مضاعفی پیدا کرده بودند. دیگر چیزی نمی توانست جلوی مردم را بگیرد. تا سقوط نظام سلطنتی، تنها چند قدم فاصله بود. درنوفل لوشاتو، دکتریزدی یک برنامه چهار مرحله ای برای انتقال قدرت به آقای خمینی پیشنهاد کرد این برنامه مورد تصویب ایشان هم قرار گرفت. این چهار مرحله عبارت بود از:

۱. اعلام تشکیل شورای انقلاب؛

۲. فلج سازی کامل کشور و خارج کردن کنترل کشور از دست دولت بختیار؛

۳. تشکیل دولت موقت انقلاب با پیشنهاد شورای انقلاب و تایید رهبرانقلاب و به دست گرفتن امور مملکت توسط این دولت و کوشش برای به رسمیت شناخته شدن این دولت در دنیا؛

۴. بازگشت رهبر انقلاب به ایران.

بختیار کوشید تا با کنترل دولت و دفع الوقت در مقابل رهبرانقلاب، مردم را خسته کند تا شاید بتواند بر اعتصابات فراگیری که تمام ارکان کشور را دربر گرفته بود فائق آید. در اینجا آیت الله خمینی با اعلام تشکیل شورای انقلاب از کارمندان وزارت خانه ها هم خواست تا وزیران دولت بختیار را راه ندهند و به هیچ وجه با آنها همکاری نکنند (اصل تفرقه در صفوف حکومت) این کار باعث شد که عملاً بختیار نتوانست دولت را به دست بگیرد و دولت او تنها ۳۷ روز دوام آورد. در عمل جای مراحل سوم و چهارم در برنامه پیشنهادی عوض شد. یعنی آقای خمینی تصمیم گرفت ابتدا به ایران بازگردد و سپس دولت موقت انقلاب را اعلام کند. علت این امر هم این بود که بختیار دفع الوقت می کرد و آیت الله خمینی نگران بود که مردم دلسرد شوند. معلوم بود که هیجان برگشتن آقای خمینی به ایران موجی ایجاد خواهد کرد که دولت بختیار و بقایای نظام شاه را جارو خواهد کرد.

با برگشتن آیت الله خمینی به ایران و استقبال بی نظیر مردم از او و منصوب کردن مهندس بازرگان به عنوان اولین نخست وزیر دولت انقلاب، تنها یک درگیری ساده بین همافران نیروی هوایی و لشکرگارد کافی بود که آتش اختلاف را در میان ارتش شعله ور کند و مردمی را که به صورت میلیونی در خیابان ها حاضر بودند به پشتیبانی از نظامیان انقلابی روانه تسخیر پادگان ها نماید. این صحنه آخر تنها ۲۴ ساعت طول کشید و ستاد ارتش با اعلام بی طرفی در یازدهم فوریه ۱۹۷۹، پیروزی انقلاب را پذیرفت.

۱. مطمئناً تذبذب کاخ سفید و واشنگتن و بیماری و افسردگی شاه هم در پایین بودن آمار کشتگان تأثیر داشته است، اما کماکان باید مهم ترین علت را در استفاده مناسب رهبران انقلاب از تاکتیک های مبارزات بی خشونت دانست.

انقلاب اسلامی با حداقل تلفات به پیروزی رسید، ولی به دلیل آنکه گروه های سیاسی درگیر در انقلاب همگی قائل به تئوری های انقلابی و خشونت بار بودند، از فردای پیروزی انقلاب، خشونت علیه رهبران حکومت شاه و اعدام فرماندهان ارتش شاه آغاز شد و سپس نیز به درگیری با چپ ها و ملیون و اقلیت های قومی و مذهبی رسید. در جریان انقلاب اسلامی، از میان پنج خانواده سیاسی فعال در ایران، چهار خانواده علیه یکی یعنی سلطنتی ها متحد شدند و از میان این چهار خانواده، مذهبی ها به قدرت رسیدند. اما از آن جا که تئوری هیچ یک از گروه ها دمکراتیک نبود، در عمل راهی برای حل دعوی برسر قدرت به صورت دمکراتیک وجود نداشت. یعنی انقلابیگری خشونت بار که در تئوری های انقلابیون بود، خشونت را مجاز کرد و جنگ و درگیری در میان گروه های مختلف بالا گرفت.

با شروع جنگ هشت ساله میان ایران و عراق در ۲۱ سپتامبر سال ۱۹۸۰ (۳۱ شهریور ۱۳۵۹)، فضای کشور خشن تر شد. در بهار سال ۱۹۸۱ (۱۳۶۰ هجری شمسی)، پس از شش ماه بحث و هماهنگی میان دولت آقای رجایی، نخست وزیر و مسئولین قوه قضائیه، اعلامیه ده ماده ای اعلام شد. این اعلامیه از تمام گروه ها می خواست تا اسلحه خود را تحویل دهند و دولت نیز فعالیت آزادانه سیاسی آن ها را به رسمیت بشناسد. تصور بر این بود که با این روش می توان به سمت آرام سازی فضای کشور حرکت کرد و ضمناً قدم های اول برای دمکراسی را هم برداشت. خیال خامی که با شکست مواجه شد.

"سازمان مجاهدین خلق" که سازمانی با ایدئولوژی رادیکال و چپ گرایانه اسلامی بود و بعد از پیروزی انقلاب تجدید سازمان کرده بود، قوی ترین سازمان مسلح در آن دوران بود. دادستانی انقلاب مرکز که اسدالله لاجوردی در راس آن بود هم با این اعلامیه مخالف بود. این دوارگان برای هم خط و نشان می کشیدند و سرانجام این کار نیز به درگیری مسلحانه ختم شد. آقای لاجوردی، دادستان انقلاب مرکز، در یک شب دستور توقیف ۶۰ نشریه و روزنامه را صادر کرد و مجاهدین خلق هم متقابلاً دست به جنگ مسلحانه زدند. حمله متقابل حکومت و دادستانی انقلاب منجر به کشته شدن و اعدام هزاران نفر گردید. دامنه سرکوب به تمام گروه های دگراندیش سرایت کرد و در واقع مسلمانان به قدرت رسیده تمام خانواده های دیگر سیاسی را قلع و قمع کردند. زندان ها پر از زندانی گردید و هزاران نفر هم به جوخه های اعدام سپرده شدند. معلوم شد که تئوری های انقلابی خشونت باری که در جریان پیروزی انقلاب اسلامی به کار نیامدند در جامعه طرفدار دارند، و تا از خون سیراب نشوند، از حرکت باز نخواهند ایستاد. پس از چند سال، مسلمانان توانستند بر تمام گروه های دیگر فائق شوند و قدرت را انحصاری در اختیار بگیرند.

اما در این مرحله، نزدیک به ۲۰ هزار نفر کشته شدند (خود حکومت جمهوری اسلامی رقم ۱۲ هزار نفر را قبول دارد)، هزاران نفر زندانی شدند که یک دهه بعد ۴۴۴۸ نفر از این زندانیان سیاسی نیز در یک اقدام عجیب و باور نکردنی به فرمان آیت الله خمینی در تابستان ۱۹۸۸ (۱۳۶۷ هجری شمسی) در کمتر از سه ماه در زندان های ایران اعدام شدند. در نتیجه این درگیری ها، کینه و نفرت انباشته ای در جامعه ایران به وجود آمده و در حال حاضر هم خواست انتقام گیری و خشونت ورزی یکی از مهم ترین مشکلات پیش روی هر جنبش بی خشونتی در ایران است.

مرکز مطالعات دفاع استراتژیک بی خشونت یک مرکز مجازی است که شبکه‌ای برونمرزی شامل پژوهشگران، مترجمان، نویسندگان و کوششگران مدنی در آن گرد آمده‌اند. هدف مشترک این گروه ترویج و آموزش کنش بی خشونت به عنوان مؤثرترین راه برای ایجاد تغییر اجتماعی است.

هدف ما این است که انواع تاکتیکهای مبارزه بی خشونت را بررسی و منتشر کنیم؛ و با پژوهش و تحلیل تاکتیکهایی که در گذشته در دیگر نقاط جهان به کار گرفته شده‌اند، در مورد اثربخشی آنها نتیجه گیری کنیم.

افزون بر مطالب و تحقیقات منتشر شده در اینجا، فیلم‌های گوناگونی در باره کنشهای بی خشونت را از سراسر جهان در این تارنمای اینترنتی قرار خواهیم داد. شبکه ما برون مرزی است و از کمک افراد و پژوهشگران بی شماری از ایران و همچنین کشورهای دیگر بهره می‌برد.

